



Azar-Yazdi & Islami-Nodoushan's book orientation roots and policy

Ali Akbar JafariNodushan

Abstract

In studying the lives of the famous writers, Azar-Yazdi and Islami-Nodoushan, we encounter a kind of scientific and cultural self-reliance that is based on reading books in their areas of interest, somewhat unrelated to the influence of teachers and schools. This self-based educational policy, beginning with Azar-Yazdi regretting his loss of official schooling and trying to compensate for it by being trained in Yazd Bookstore, excited Islami-Nodoushan, who was a high school student frequently talking with Azar-Yazdi. This enthusiasm for reading books leads then to scientific autonomy. Although signs of this self-taught approach can be identified in the lives of many famous people in the field of science and culture, but re-reading the book-oriented and talented experience of these two authors in terms of origin and method and written works equals the written memories left by them, indicating the privileged role of reading and creativity in shaping the personalities of youth in the success of these distinguished figures in the field of culture and writing that can be considered in formal education methods.

Keywords: Azaryazdi, Islami Nodoushan, book, book reading



خاستگاه و مشی کتاب‌محورانه آذربیدی و اسلامی‌ندوشن

علی اکبر جعفری‌ندوشن^۱

پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۱۰

دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۱۵

چکیده

در مطالعه زندگی نویسندگان صاحب نام آذربیدی و اسلامی‌ندوشن با نوعی خوداتکایی علمی و فرهنگی آنها که مبتنی بر کتابخوانی در حوزه‌های مورد علاقه‌یشان بوده و تا حدودی از تأثیر معلم و مدرسه برکنار مانده است، روبرو می‌شویم. این مشی خودبنیان آموزشی که در پی حسرت و جبران آموزش نادیدگی رسمی توسط آذربیدی در کتابفروشی یزد آغاز می‌شود، در اثر تشویق و هم‌صحبتی او، در اسلامی‌ندوشن که محصل دبیرستانی است، مؤثر می‌افتد و شوق کتابخوانی و خودمختاری علمی را در او نیز بر می‌انگیزد. هرچند نشانه‌هایی از این مشی خودآموز در زندگی بسیاری از نامداران عرصه علمی و فرهنگی قابل شناسایی است، اما بازخوانی تجربه کتاب‌محورانه و استعدادپرور این دو نویسنده از حیث خاستگاه و روش و آثار آن برابر خاطرات مکتوبی که از آنها برجا مانده، حاکی از نقش ممتاز کتابخوانی و خلاقیت‌های شخصی دوران جوانی در توفیق این چهره‌های ممتاز عرصه فرهنگ و قلم است که می‌تواند در روش‌های آموزش رسمی مورد توجه قرار گیرد.

واژگان کلیدی: آذربیدی، اسلامی‌ندوشن، کتاب، کتابخوانی.



مهدی آذربزدی و محمدعلی اسلامی ندوشن از شناخته شده ترین نویسندگان معاصری هستند که آشنایی و انس و الفتشان با یکدیگر در یک کتابفروشی شهر یزد در سال های پایانی دهه بیست هجری رقم می خورد و به تدریج به یکی از پایدارترین دوستی های بی غل و غش اهل قلم در طی بیش از نیم قرن پس از آن تبدیل می شود. «آشنایی ما از کتاب شروع شد که وی یک کتابفروشی در یزد داشت و بعد همین علاقه مشترک به کتاب، دوستی ما را تا دم آخر ادامه بخشید» (صادقی، ۱۳۹۸: ۲۵).

آذربزدی که مدرسه و معلم ندیده است در حسرت دانش آموزی محصلین دبیرستان ایرانشهر که برخی از آنها مشتریان کتابفروشی بودند به کتاب پناه می برد و با کتابخوانی پیاپی، آموزشی خودبنیان و کتاب محور را جایگزین آموزش های رسمی مدرسه محور برای خود می کند. آذربزدی که مدرسه و معلم ندیده است، در حسرت محصل بودن در دبیرستان ایرانشهر به کتابفروشی پناه می برد. کتابفروشی که برخی از مشتریان آن دانش آموزان همان دبیرستان بودند. وی با کتابخوانی پیاپی، آموزشی خودبنیان و کتاب محور را جایگزین آموزش های رسمی مدرسه محور برای خود می کند. البته فضای آزادی بیان که با رفتن رضاخان در کشور ایجاد شده بود و کتاب ها و نشریات گوناگونی که به طبع می رسید، دائماً بر رونق کتابفروشی آذربزدی می افزود و آنجا را پاتوق کتاب دوستان و اهالی فرهنگ نموده و محیط مساعدی برای دانش آموزان مدارس که سودای فکر و فرهنگ داشتند، می نمود و او که حسرت مدرسه رفتن را با شعف کتابخوانی و کتاب کاوی دائمی جایگزین کرده بود می کوشید تا طعم کتاب و کتابخوانی را به دانش آموزان مستعد دبیرستانی که گه گاه به کتابفروشی اش سر می زدند، نیز بچشانند.

اسلامی ندوشن که از جمله این محصلین دبیرستانی است و در سال دوم متوسطه پایش به این کتابفروشی باز می شود، با راهنمایی و همراهی آذربزدی، به تدریج، کتاب های غیردرسی در زمینه های تاریخ و ادبیات را تهیه می کند و آنها را به مطالعه می گیرد و در زمینه کتاب ها و نویسندگان با آذربزدی به گفتگو می نشیند. این گفت و شنودها، دائماً بر

عشق و انگیزه او به کتاب‌های غیردرسی و نشریات ادبی آن روزگار می‌افزاید و آموختن بی‌معلم و خواندن آزادوار کتاب را در معیت کتابفروش خوش‌قریحه‌ای چون آذریزدی تجربه می‌کند که نقش مهمی در حیات علمی و فرهنگی او ایفا می‌کند. اگر بتوان از این مشی دانش‌اندوزی به مکتب کتاب‌محوری تعبیر کرد، این دو نویسنده صاحب‌نام از سالکان پرتوفیق آن محسوب می‌شوند و البته در این میان از تأثیر آذریزدی جوان و کتابفروش، که نخست به این روش دست یازیده و سپس اسباب آشنایی و علاقمندی محصل مستعدی چون اسلامی‌ندوشن را با شیوه کتاب‌بنیان فراهم آورده، نمی‌توان درگذشت. در بررسی خاستگاه و نقش این سنت فراگیری علمی و فرهنگی در زندگی آذریزدی و اسلامی‌ندوشن به سراغ خاطرات هر دو نویسنده می‌رویم و می‌کوشیم از لابه‌لای نوشته‌ها و گفتگوهایشان، از این مکتب کتاب‌بنیان، در حیات علمی و قلمی آنها، پرده برداریم. از آنجا که این مقاله حاصل مراودات شخصی نگارنده طی دو دهه با هر دو نویسنده مورد مطالعه است و ایده کتاب‌محوری حیات علمی و فرهنگی آنان نیز در گفتگو با آنان و حسب نظر خودشان به دست آمده است و بدون انس و الفت نزدیک با مشی و مرام هر دو نویسنده امکان داوری درباره موضوع به صورت انتزاعی فراهم نمی‌شد، لذا با ذکر خاطره عینی از رابطه صمیمی و



دکتر اسلامی‌ندوشن و استاد مهدی آذریزدی، سال ۱۳۷۹



احترام برانگیز آنان آغاز می‌کنیم و سپس به واکاوی همگامی‌شان در این شیوه کتاب‌اتکایی خودبنیاد می‌پردازیم.

شرح یک خاطره

در دهه هفتاد که دوران دانشجویی را می‌گذراندم گاهی برای دیدار دکتر اسلامی ندوشن به دفتر انتشارات یزدان می‌رفتم که ناشر اکثر کتاب‌های اسلامی ندوشن بود. این انتشارات نبش تقاطع بلوار کشاورز و خیابان قدس جایی که خیابان زیرپای آن اکنون به نام اسلامی ندوشن نام‌گذاری شده است، دفتر موقر و قدیمی داشت که عصر سه‌شنبه هر هفته، جمعی از دوستان اهل فضل و قلم اسلامی ندوشن، در آنجا گرد هم می‌آمدند تا دیداری تازه کنند. در این گرد هم نشستن‌های ادبی گاهی فرصت آشنایی با صاحب قلمان و فرهنگوران شناخته شده‌ای پیش می‌آمد که با گفت‌وگوهایی که درباره موضوعات فرهنگی و ادبی داشتند و دیدگاه‌های خود را روشن‌تر از آثارشان ابراز می‌داشتند، مجال مغتنمی از گفت‌وشنودهای فراموش ناشدنی پیش می‌آوردند.

در همین نشست‌های سه‌شنبه، روزی پیرمردی نسبتاً بلندبالا که لبخند ملیح و محجوبی به لب داشت و گویا موهای سراسر سفید بجا مانده سر و صورتش را با ماشین نمره دو زده بود و با پیراهن سفید راه‌راهی که بر تن داشت و روی شلوار سرمه‌ای‌اش انداخته بود، خیلی ساده و بی‌آلایش کیسه نایلونی در دست داشت که کتاب‌هایی در آن جای داده بود و البته دست دیگرش نیز بر فروم مشکی عینک ته استکانی‌اش نهاده و با احتیاط و حجب و حیای خاصی وارد دفتر انتشارات شد. با ورود او، دکتر اسلامی ندوشن با احترام از جا برخاست و گفت: «به! آقای آذر آمده‌اند! بفرمایید...» و پس از احوالپرسی و اکرام فراوان رو به جمع گفت: ایشان مهدی آذربیزی راوی قصه‌های خوب است که من آشنایی‌ام با کتاب و کتابخوانی را به ایشان مدیونم. سپس هر کسی راجع به آذر و آثارش صحبتی به میان آورد و من هم به یاد آوردم که در سال آخر دوره ابتدایی، آموزگاری که بعدها به شهدای جنگ پیوست و مرا به مسئولیت کتابخانه مدرسه گماشته بود؛ روزی بسته‌های چند جلدی کتاب-هایی را به من سپرد که توصیه به خواندن و امانت دادنش داشت؛ آن کتاب‌ها با عنوان

«قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» گردآوری و بازنویسی داستان‌های کهن زبان و ادب فارسی، به قلم «مهدی آذریزدی» بود که تصویرگری‌های محمد تجویدی و فرشید مثقالی و... بر جذابیت بصری‌اش می‌افزود.

این کتاب‌ها را تا مدت‌ها در خانه و کتابخانه مدرسه با خود داشته و ساعات فراغت زیادی را با آنها گذرانده بودم. هرچند در آن زمان تصویر چنان ساده و پیرانه از مهدی آذریزدی نداشتم، اما او را قصه‌گوی دل‌آگاهی می‌شناختم که برای اولین بار نسل ما و چه بسا نسل‌های پیش و پس از ما را با قصص و حکم گذشتگان این سرزمین، آن هم از منابع دست اولی چون مثنوی مولوی، گلستان سعدی، منطق الطیر عطار، کلیله و دمنه و قابوسنامه و... آشنا کرده است. از این‌رو، با دیدن او در این مجلس در کمال ابتهاج به احترام و اکرام او پرداختم، اما زان پس، به انس و احترام فراوان دکتر اسلامی‌ندوشن به او نیز اندیشیدم که قدری، با مشی درونگرا دکتر اسلامی در برخورد با سایرین همخوانی نداشت و از سویی دیگر، اسلامی‌ندوشن چون هم‌نسلان ما نیز نمی‌توانست کودکی و نوجوانی خود را با کتاب‌های آذر گذرانده باشد و یا آشنایی خود با پاره‌ای منابع ادب و تاریخ این سرزمین را مرهون قصه‌های خوب او بداند. از این‌رو در پس این اعزاز و احترام زیاد او، جهت دیگری نهفته بود که گمان کردم شاید بتوان در لابه‌لای خاطرات وی با مهدی آذریزدی بدان دست یافت.

بارقه‌های کتابخوانی در آذریزدی

مهدی آذریزدی در مورد آشنایی خود با کتاب و قلم می‌گوید: «من اصلاً رنگ مدرسه را ندیدم تا اینکه در پنجاه و چهار سالگی در شیراز به تماشای یک کلاس رفتم. قرآن را از پنج سالگی پیش مادربزرگ یاد گرفتم که به او می‌گفتم بی‌بی و همیشه سه - چهار تا شاگرد داشت. خواندن و نوشتن فارسی را از پدرم در خانه یاد گرفتم. ما درخانه هشت - نه جلد کتاب داشتیم که هیچ وقت چیزی بر آن افزوده نشد. قرآن و مفاتیح الجنان و حلیة‌المتقین و... تا هجده سالگی هیچ کتاب دیگری نخوانده بودم» (آذریزدی، ۱۳۸۸: ۷). او درباره پدرش در گفتگویی با روزنامه پیمان یزد گفته بود: «او مدرسه دولتی و کار دولتی و





لباس کت و شلوار را حرام می دانست» (آذربیدی، ۱۳۸۸: ۷). به همین خاطر او را به مدرسه نگذاشتند.

از چهارده - پانزده سالگی، به کار کردن در بازار روی آورد و نخست بنایی و سپس به جوراب بافی پرداخت. وی در کارگاه بافندگی با صاحب کاری آشنا شد که از فرط علاقمندی به کتاب به تدریج کتابفروشی دایر کرد. آذربیدی که به توصیه پدرش با رفتن به مدرسه علمیه، مدتی، در حین کار، با مقدمات دروس حوزوی از جمله زبان عربی آشنا شده بود و گاهی برحسب طبع خود اشعاری از حافظ می خواند و البته برخی اوقات با صاحب کارش در کارگاه بافندگی مشاعره ای می کرد، حسب پیشنهاد صاحب کارش از کارگاه بافندگی، به کتابفروشی انتقال یافت. او از این اتفاق زندگی به تولد دوباره خویش یاد کرد: «وقتی که من را صدا کرد و به کتابفروشی برد، هنوز هجده سالم نشده بود. آنجا بود که من فهمیدم دنیا چه قدر بزرگ است! دانستم که چه قدر کتاب توی دنیا هست که من هرگز حتی اسمشان را هم نشنیده ام. آنجا برای من، به قول معروف یک تولد دوباره بود. واقعاً تولد دوباره من بود» (شمس الدینی، ۱۳۹۰: ۴۳). آذربیدی به مناسبت های مختلفی از این اتفاق زندگی اش به نیکی یاد می کند و آن را آغاز خوشبختی خود می داند (مسرت، ۱۳۹۴: ۶) و یا می گوید: «در این کتابفروشی بود که با دیدن کتاب های هرگز ندیده و نشنیده، عرش را سیر می کردم» (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۸: ۱۲۴).

آذربیدی در این کتابفروشی کم کم با کتاب ها و مجلات آشنا شد و وقتی خود را با برخی مشتریان کتابفروشی که غالباً دانش آموزان دبیرستانی بودند، مقایسه می کرد حسرت می خورد که فرصت درس خواندن و مدرسه رفتن نیافته است: «دیدم بچه هایی که به مدرسه می روند همه باسواد هستند و معلومات دارند. من اینجا حسودیم می شد و خیلی ناراحت بودم. چرا که من از همه بی سوادتر بودم» (شمس الدینی، ۱۳۹۰: ۴۴). آذر گویی در آن موقع به بهشت موعود خود رسیده بود. می کوشید با کتاب خواندن، سطح معلومات خود را به محصلان هم سن و سال خود نزدیک کند (رهبانی، ۱۳۹۴: ۸) و با خواندن کتاب ها و مجلات با اهل قلم آشنایی بهم زند. از این رو گاهی تا پاسی از شب سر از کتاب بر نمی داشت و

حتی برخی اوقات دست به قلم می‌برد و شعری می‌سرود و گهگاه آنها را به جراید می‌سپرد: «من همیشه آرزو داشتم نویسنده و شاعر بشوم. اما دیگر نمی‌شد به مدرسه بروم. با خودم فکر کردم که خوب، خودم را با کتاب می‌سازم ... من خیلی سعی کردم خودم را بسازم تا مثل محصل‌ها باسواد شوم. پس افتادم به جان کتاب‌ها؛ شب و روز کتاب می‌خواندم، آن قدر که به خواب نمی‌رسیدم» (شمس‌الدینی، ۱۳۹۰: ۵۰).

او دربارهٔ حال و هوای خود در این کتابفروشی در جای دیگری می‌گوید: «ما چندان تاجر و کاسب نبودیم و بیشتر عاشق بودیم و من در این مدت که تازه به کتاب رسیده بودم، همیشه از کم‌خوابی چرت می‌زدم. از بس که شب‌ها می‌خواندم و می‌خواندم. کتابفروشی یزد ایری بود که در بیابان بر تشنه‌ای بیارد» (آذریزدی، ۱۳۷۵: ۱۴). او کتابفروشی را میعادگاه اهل کتاب کرد و در آنجا با درس خوانده‌ها و اهالی فرهنگ و کتاب‌آشنایی به هم زد: «در آنجا بود که من ساده و درس‌نخوانده و مشتاق دانستن و شناختن و شناخته شدن، داشتم می‌شکفتم و می‌خواستم با درس خوانده‌ها همسری کنم. آشنایی با فرهنگیان و طبقهٔ معلم و دانشجویان با استعدادی که بیش از من می‌دانستند و از دیدار کتاب‌های متنوع ذوق می‌کردند، مرا خوشوقت می‌کرد» (آذریزدی، ۱۳۷۵: ۳۱-۳۲). اهالی فرهنگ و ادب یزد که او در این کتابفروشی با آنها آشنایی رودرو به هم می‌زند، کم نبودند. پاره‌ای از آنها را در خاطرات خود نام می‌برد؛ حسین مکی، عبدالحسین آیتی، شیخ محمود فرساد، دکتر محمود افشار و ... (آذریزدی، ۱۳۷۵: ۳۱).

بدین ترتیب، آذر که یک جوان روستایی منشی بود که به قول خودش، مدرسه نرفته بود و به جز کمی تحصیلات مقدماتی حوزوی، هیچ سابقه تحصیل دیگری نداشت، از فرط علاقمندی به کتاب از کارگاه بافندگی به کتابفروشی روی آورد و کوشید در آنجا از روی عنوان کتاب‌ها، سواد بیاموزد یا بهتر است بگویم سواد را کشف کند. کم‌کم کتاب‌خوان و کتاب‌شناس شود و گاهی شعری بگوید و دستی به قلم ببرد: «کتاب‌ها قدری از بی‌سوادی و عقب ماندگی مرا، جبران و ترمیم کردند. با عده‌ای از اهل ادب و شاعر و معلم و محصلان دبیرستانی آشنا شدم و شوق همزبانی و هم‌رنگی با آنها مرا به شعر ساختن و چیز نوشتن،





تحریک کرد» (رهبانی، ۱۳۷۲: ۸). او به تدریج در کتابفروشی با معرفی کتب و مجلات گوناگون به دانش‌آموزان دبیرستانی و بحث و گفتگو درباره نویسندگان و فعالان مطبوعاتی زمینه علاقمندی و دل بستگی آنها را به کتاب‌های غیردرسی فراهم کند. آذربیدی درباره این گروه از محصلین می‌گوید: «دکتر اسلامی ندوشن بود، ناصر و محمود مجد بودند؛ بهروز افشار و برادرش و آقای ادیب و برادرش و ... همه این بچه‌ها آدم بزرگی شدند، ولی هیچ یک به بزرگی دکتر اسلامی ندوشن نشدند» (شمس‌الدینی، ۱۳۹۰: ۵۷).

این عشق به کتاب تا پایان عمر با آذربیدی ماند و او را کتاب محور کرد. او از کتابفروشی شروع کرد و کتابخوانی، دائمی شد و در خدمت به کتاب از هیچ تلاشی فروگذار نبود. معرفی و تصحیح و مقدمه بر کتاب‌های زیادی در کارنامه خود ثبت کرد: «سال‌های سال، شغل من غلط‌گیری نمونه‌های حروف چینی شده در چاپخانه یا به عبارت لفظ قلم‌تر تصحیح کتاب بود» (حداد، ۱۳۷۵: ۶۱). او همچنین در نشر و صحافی و بازاریابی کتاب هم کوشیده و در نهایت، دست به تألیف و تدوین کتاب‌های متعددی زده که فهرست آن به ۴۰ عنوان می‌رسد (مسرت، ۱۳۹۴: ۱۰۱)، اما هیچ یک از این مشغولیت‌های کتابی، او را از کتابخوانی که گویی فریضه یومیه او بوده غافل نداشته است: «من فقط برای کتاب خواندن زنده هستم. اگر کتاب نباشد، نمی‌خواهم زنده باشم. من کاری جز کتاب خواندن ندارم و در زندگی‌ام هیچ لذتی را به جز لذت کتاب خواندن تجربه نکرده‌ام» (شمس‌الدینی، ۱۳۹۰: ۱۹۷). در جای دیگری نیز می‌گوید: «زمانی که شاگرد کتابفروشی شدم، دنیا را به من دادند. با دنیایی آشنا شدم که هیچ‌گاه از آن خارج نشدم و نخواهم شد. کتاب عشق من است» (شکرانه، ۱۳۸۰: ۲۴). او کتاب را در سراسر عمر، مونس، همدم و همسر نداشته خود کرده بود: «بعضی می‌گویند: آخر چه طوری تنهای تنها زندگی می‌کنی و افسرده نمی‌شوی؟ می‌گویم: من هیچ وقت تنها نبودم، نیستم و نخواهم بود. شما نمی‌دانید که تنها نیستم» (بالازاده، ۱۳۹۰: ۱۰۸).

اسلامی ندوشن که آشنایی خود با آذر را به شرحی که در کتاب روزها با عنوان «در حجله‌گاه کتاب» آورده است، در مجلس نکوداشت آذربیدی، این چنین از عشق او به کتاب

پرده برداشته است: «آذر به عنوان کتابفروش شناخته نمی‌شد، بلکه یک فرد صاحب سبک و یک فرد متفکر بود؛ فردی که بیشتر از بسیاری از مراجعانش در کار و اندیشه کتاب بود. من کسی که این قدر عاشقانه با کتاب و کاغذ برخورد کند، ندیده‌ام. وی با پشتکاری عجیب و با بی‌ادعایی، فقط یک معشوق در زندگی داشته است و آن هم کتاب است و تمام عشق‌ها و آرزوهای خود را یک کاسه کرده و در دامن این معشوق نهاده ... من مثل او به کتاب خواندن وفادار نماندم و به کارهای دیگر هم پرداختم؛ ولی آذر بر سرعهد خود باقی است» (مسرت و شمس‌الدینی، ۱۳۸۳: ۳۵).

آشنایی‌های کتاب‌محورانه آذربیدی و اسلامی‌ندوشن

براساس شرحی که اسلامی‌ندوشن در کتاب خاطراتش - روزها - از آشنایی خود با آذربیدی به دست می‌دهد، او با آذربیدی در همین کتابفروشی یزد آشنا می‌شود که با معرفی کتب و مجلات گوناگون سعی می‌کرد او و همکلاسی‌هایش را با عوالم فرهنگ و هنر آن روزگار و پیشگامان فرهنگ و قلم آشنا کند و بدین ترتیب دریچه‌هایی از جهان کتاب و خواندنی‌های دیگر به رویشان بگشاید. همین گرم و گیرایی آذربیدی کتابفروش با محصلان دبیرستانی موجب شد تا برخی از آنها از سر شوق و علاقه بدانجا روی آورند و کتابفروشی را کانون آشنایی و گفت و شنودهای فرهنگی کنند.

اسلامی‌ندوشن که یکی از آن دانش‌آموزان دبیرستانی است و پایش به کتابفروشی آذر گشوده شده بود در خاطرات خود از این کتابفروشی به باغ دلگشا یاد می‌کند: «هفته‌ای سه یا چهار بار عصرها به آن سر می‌زدم. تنها خرید کتاب نبود، بلکه محیط و محوطه را دوست داشتم. ساعتی می‌ایستادیم و با آذر صحبت می‌کردم. اغلب مشتریانی که به کتابفروشی می‌آمدند، آشنا بودند. در واقع عصرها در آنجا پائقی تشکیل می‌شد که برای من حکم یک باغ دلگشا را داشت. روزهایی که پُست تهران می‌آمد، دیگر اوج قضیه بود. بسته‌های روزنامه، مجله و کتاب روی پیشخوان ریخته می‌شد. آذر با دست‌های حساس استخوانیش که دست یک قلمزن بود، کارد می‌انداخت و آنها را باز می‌کرد. از لای لفاف، کتاب یا مجله؛ گرم و تپنده بیرون می‌آمد. چشم‌های ما به دودو می‌افتاد که هرچه زودتر ببینیم. خود آذر که





اهل کتاب و نوشتن و شعر گفتن بود نه کمتر از ما که تازه در این راه پای نهاده بودیم، دستخوش هیجان بود. مؤلفان، ادبا و اهل قلم را می‌شناخت و برای ما حکم مشاور نیز داشت» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۶: ۲۱۳).

اسلامی ندوشن در همین کتابفروشی و به کمک آذر با نخستین کتاب‌های غیردرسی آشنا می‌شود و پاره‌ای از آنها را می‌خرد که عبارت بودند از: شاهنامه بروخیم، ایران باستان پیرنیا، سیر حکمت در اروپای فروغی، تاریخ تمدن اسلام از گوستاولوبون، ایرانیان در زمان ساسانی از کریستن‌سن، بینویان و ویکتور هوگو و ... سپس ساعات سرخوشی را بر سر خواندن آنها می‌گذارد که توصیف معاشقه گونه‌ای از آنها دارد: «بعضی از آنها را آذر موجود نداشت و برای من از تهران سفارش داد. کتاب‌ها را ترک دوچرخه می‌بستم و به خانه می‌بردم. شب، تکلیف‌های مدرسه را با عجله و سرسری انجام می‌دادم و آنگاه با خیال راحت می‌نشستم به ورق زدن کتاب‌ها ... این روزهای معاشقه نخستین بسیار سرشار بود، شاید برای آن که با بدنه بکری سر و کار می‌یافتم. راه یافتن به آغوش هر یک از آنها به نظرم کشفی، فتحی و گشایشی می‌آمد؛ ورود به قلعه بسته ناشناخته‌ای بود و هر صفحه و هر کتاب برایم فضایی و شخصیتی داشت. خصایص جسمانی آن نیز در ذهنم می‌نشست؛ بوی کاغذ و مرکب و سریشم و صحافی» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۶: ۲۱۵).

بدین‌رو آذر علاوه بر عشق و حرص به کتاب که در جان دانش‌آموزان و از جمله اسلامی ندوشن می‌اندازد، آنها را با مجلات چندی نیز که مناسب می‌بیند، آشنا می‌کند و حتی دوره‌هایی از آن را برای آنها سفارش می‌دهد و زمینه آشنایی‌شان را با سردبیران و نویسندگان آنها هم فراهم می‌کند. اسلامی ندوشن، مجلات آینده، شرق و کاوه و صاحب قلمانی چون محمود افشار، مسعود فرزاد، عباس اقبال، تقی‌زاده، صادق هدایت، ناتل خانلری، سعید نفیسی و ... را در هم‌سخنی با آذربای در همان کتابفروشی کوچک در بازار خان یزد می‌شناسد و آثارشان را نیز به واسطه او به مطالعه می‌گیرد و از این‌رو گمان می‌رود این کتابفروشی از مکتب و مدرسه‌ای که سال‌ها وقت بر سر گذراندنش داشته، در خواندنی‌ها و دانستی‌های او نقش و تأثیر افزون‌تری گذاشته است: «کتابفروشی یزد پایگاه

اصلی فکری ما بود و من هیچ‌گاه هیجان لحظه‌هایی که در آنجا با انگشتان لرزان کتاب‌ها را ورق می‌زدم از یاد نمی‌برم. کتاب‌های تازه‌ای که می‌رسید و یا خودم سفارش داده بودم، در برابرم جان می‌گرفتند، در حدّ یک موجود و چون می‌خریدم و ترک دوچرخه می‌بستم، در بازگشت به خانه، مانند آن بود که لای ابرها حرکت می‌کنم. تجربه‌ای از مستی و رقص و انبساط روح داشتم ... گاهی اوقات، آذر، جمعه‌ها نیز به کتابفروشی می‌آمد و قراری می‌گذاشتیم و خود را به آنجا می‌رساندم. زیرا جمعه خلوت بود و ما می‌توانستیم با خیال راحت بنشینیم و راجع به کتاب صحبت کنیم. دوه‌دو می‌نشستیم به حرف ... خوب یادم است که همان سال، عصر سیزده به در را در آنجا گذراندم ... دو - سه ساعتی در آنجا به صحبت نشستیم. سیزده نوروز را تا آن زمان از آن نشاط‌انگیزتر به در نکرده بودم» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۶: ۳۳۸).

بدین‌روی بود که اسلامی‌ندوشن در همنشینی و هم‌سخنی با مرد خودساخته کتاب نهادی چون آذریزدی که همه دانش و معلومات خود را نه از کلاس درس مدرسه، که از کتاب و منشورات دیگر آموخته است، علاوه بر عشق و دلبستگی به کتاب و ادب و فرهنگ، در آموزش خودبنیان و کتاب محور نیز از او تأثیر می‌پذیرد و از آن پس به اتکالی چنین شیوه‌ای، زندگی سراسر دانش و قلم خود را با استقلال و مناعت می‌گذراند: «روی بردن زودرس به کتاب بی‌معلم و بی‌راهنما، از آن پس جزء روال زندگی من گشت و موجب گردید تا ذهن خود را به نحو خودرو پپرورانم و آنچه به دست می‌آورم یا از کتاب باشد یا از اجتماع؛ و استاد، در زندگی من کمترین میزان تأثیر را داشته باشد. بدین‌گونه ادبیات را پیشینه خود قرار دادم بی آنکه هرگز به هیچ دانشکده ادبیات رفته و یا تکلیف و دستوری در زمینه آن انجام داده باشم. بعد از اتشانویسی دوره دبیرستان، دیگر هیچ مطلبی به درخواست و سفارش کسی ننوشته‌ام؛ احدی بر نوشته یا گفتار من نظارت نداشته و آن را تصحیح ننموده است. از همین زمان پایه‌ای گذارده شد که رابطه من و ادبیات، رابطه‌ای آزاد باشد؛ چون دل‌داده و دلدار» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۸۶: ۲۱۸).

بدین‌رو اسلامی‌ندوشن آن‌گونه که خود تصریح کرده در دوران دانش‌آموزی و





دانشجویی چندان مقید به خواندن دقیق درس مدرسه و دانشگاه نبود. یعنی آن‌گونه که خانواده و اطرافیان کم و بیش از او انتظار داشتند. اما در آشنایی با کتاب‌فروشی و کتاب‌های مورد علاقه‌اش به تمام معنی کلمه، عاشق دانستن شد و سپس شیفته‌وار در قلمرو فرهنگ و ادب به کاوش پرداخت و با اخلاص بی‌شایبه گستره شعر، ادب، تاریخ و کتاب را منزلگاه راستین خود دانست و زندگی‌اش در مغالزه با کتاب گذراند. (مسرت، ۱۳۸۴: ۶۸ و جهانبخش، ۱۳۸۰: ۵۷۰).

سخن آخر

مهدی آذریزدی به عنوان نویسنده پیشکسوتی که از او به پدر ادبیات کودک و نوجوان ایران یاد می‌شود، بدون درک معلم و مدرسه، صرفاً بر مبنای علاقه به کتاب و کتابخوانی، به تدریج آشنایی مؤثری با تاریخ، فرهنگ و ادب این سرزمین بهم زد و توانست با تألیف و تدوین مجموعه آثار متعددی، ادبیات کودک و نوجوان این سرزمین را در سده اخیر بنیان نهد. اسلامی‌ندوشن نیز با وجودی که در رشته حقوق بین‌الملل فارغ‌التحصیل شده بود، توانست به اتکای همان مشی کتاب‌محورانه‌ای که به نظر می‌رسد ریشه در اولین آشنایی‌ها و هم‌صحبتی‌های آذریزدی در کتابفروشی یزد دارد، به نویسنده صاحب سبکی در ادبیات، مسائل فرهنگی و اجتماعی بدل گردد که شهرت قلمی‌اش تمام مرزهای ایران فرهنگی را درنوردد.

تجربه موفق این دو صاحب قلم نام‌آشنا در ابتدای به کتاب بی‌معلم، هرچند نافی نقش مدرس و مدرسه نیست، اما از نقش و تأثیر کتاب‌خوانی و طبع آزمایی واقع‌بینانه‌ای نیز پرده بر می‌دارد که گاهی ممکن است در چارچوب‌های آموزش‌های خشک رسمی به محاق رود. گویا آموزش‌های رسمی و مڈرسی در پرورش استعدادهای خلاق و آفرینشگر فکری و فرهنگی عقیم است و بازنگری در روش‌های آن ضروری به نظر می‌رسد. در نهایت، نه تنها تجربه نویسندگان مذکور، سرنوشت آموزشی و پژوهشی بسیاری از ناموران عرصه علم و فرهنگ مبتنی بر استعدادپروری شخصی و خودبنیان آنها است؛ بلکه، چنانچه جایگاه

روشتی در نظام آموزشی بیابد، شاید بتواند فرصت خلاقیت و ابتکار عمل لازم را برای
محصّلین فراهم کند.



منابع و مآخذ

- آذریزدی، مهدی (۱۳۸۸). عاشق کتاب و بخاری کاغذی، تهران: انتشارات جهان کتاب.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۶). روزها، جلد دوم، چاپ سوم، تهران: انتشارات یزدان.
- انجمن آثار و مفاخر فرهنگی (۱۳۸۸). زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی استاد
مهدی آذریزدی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بالازاده، امیرکوس (۱۳۹۰). پسر شهرزاد (نامه‌ها و گفتارهایی از مهدی آذریزدی)، تهران:
انتشارات یزدان.
- جهانبخش، فرهنگ (۱۳۸۰). تکدرخت (مجموعه مقالات هدیه دوستان و دوستداران به
محمدعلی اسلامی ندوشن)، تهران: نشر آثار و یزدان.
- حداد، حسین (۱۳۷۵). زندگی و آثار مهدی آذریزدی، تهران: انتشارات حوزه هنری.
- شکرانه، اسدالله (۱۳۸۰). از حوالی دیروز، تهران: انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و
نوجوانان.
- شمس‌الدینی، پیام (۱۳۹۰). حکایت پیر قصه‌گو، تهران: انتشارات جهان کتاب.
- صادقی، محمد (۱۳۹۸). سیمای یک فرهنگ مدار (گفتگو با محمدعلی اسلامی ندوشن)،
چاپ دوم، تهران: انتشارات آبی.
- مسرت، حسین (۱۳۸۴). روشن‌تر از روشن، یزد: شورای شعر و ادب استان یزد.
- مسرت، حسین (۱۳۹۴). آذریزدی شیفته کتاب، یزد: انتشارات اندیشمندان یزد.
- مسرت، حسین و شمس‌الدینی، پیام (۱۳۸۳). ویژه‌نامه همایش نکوداشت استاد مهدی
آذریزدی، یزد: بنیاد ریحانة الرسول و اندیشمندان یزد.





۷۲

سال دوم، شماره ۶
تابستان ۱۳۹۹

خاستگاه و مشی کتاب محورانه آذربزدی و اسلامي ندوشن